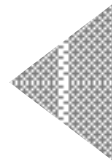


زندگی نامه خودنوشت*



داگلاس سی. نورث

ترجمه: محمد کریمی^۱

من در سال ۱۹۲۰ در کمبریج^۲ از ایالت ماساچوست^۳ متولد شدم، نه به این علت که خانواده‌ام نسبتی با تحصیلات عالیه داشتند بلکه به این دلیل که پدرم در شهری حومه‌ای، سمت مدیریت در شرکت بیمه عمر متروپالیتن^۴ را به عهده داشت و کمبریج در نزدیک‌ترین نقطه به بیمارستان قرار داشت. در سالهای بعد، به علت شغل پدرم چند بار تغییر مکان دادیم؛ در ابتدا به کانکتیکات^۵ و بعد از آنکه پدرم ریاست شرکت متروپالیتن در کانادا را بر عهده گرفت به اوتاوا^۶ رفتیم. از آنجا که مادرم برای امر تحصیل به معنای عام آن، اهمیت قایل بود در اروپا هم زندگی کردیم و من در سال‌های ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۰ به مدرسه‌ای در لیسه ژاکارد^۷ در ایالت لاوسان^۸ سوئیس رفتم. برادر و خواهرم هر دو از من بزرگ‌ترند و پیش از اینکه پدرم از جنگ جهانی اول برگردد به دنیا آمدند. دوره ابتدایی را در اوتاوا و سپس دوره راهنمایی را در مدرسه‌ای خصوصی گذراندم. وقتی که در سال ۱۹۳۳ به ایالات متحد برگشتیم، به مدارس خصوصی در نیویورک سیتی^۹ و لانگ آیلند^۱

۱- کارشناس ارشد جامعه‌شناسی، Mohammad734@yahoo.com

*منبع:

Les Prix Nobel [The Nobel Prizes] (1993), Tore Frängsmyr (Ed.), [Nobel Foundation], Stockholm, 1994.

۱-Cambridge.

۲- Massachusetts.

۳- Metropolitan Life Insurance Company.

۴-Connecticut.

۵-Otawa.

۶-Lycée Jacquard.

۷-Lausanne.

۸-New York City.

آیلند^۱ رفتم، و سپس دبیرستانم را در چوت اسکول^۲ در والینگفورد^۳ از ایالت کانکتیکات به پایان رساندم. در آنجا به عکاسی بسیار علاقه مند شدم، و در واقع با ارزش ترین رویداد در زندگی اولیه من پیروزی در کسب اولین، سومین، چهارمین، و هفتمین جایزه رقابت های بین المللی دبیرستانی و دانشگاهی در عکاسی بود.

مسلماً زندگی خانوادگی ما چندان علمی نبود. پدرم هنگامی که به عنوان پادو در شرکت بیمه عمر متروپالیتن کارش را شروع کرد، حتی دوره دبیرستان را تمام نکرده بود، و مطمئن نیستم که مادرم نیز دبیرستان را به پایان رسانده باشد. با این حال، او شخصی پرهیجان و باهوش بود و فکری کنجکاو داشت و در رشد فکری من نقش مهمی بازی کرد. عمه ام و عمویم تأثیر زیادی بر من داشتند و عمه ام آدلاید نورث^۴ همچنان این تأثیر را بر من دارد. آنها من را با موسیقی کلاسیک آشنا ساختند و عمه ام همچنان تا به امروز شخصیت ویژه ای در زندگی من است.

وقتی ریاست دفتر شرکت بیمه عمر متروپالیتن در ساحل غربی به پدرم پیشنهاد شد، من در دانشگاه هاروارد پذیرفته شده بودم و به همین دلیل به سانفرانسیسکو نقل مکان کردیم. از آنجا که نمی خواستم از خانه خیلی دور باشم تصمیم گرفتم به جای هاروارد، در دانشگاه کالیفرنیا در برکلی تحصیل کنم. در مدتی که در آنجا بودم زندگی من به کلی دگرگون شد، چون به مارکسیستی دوآتشه مبدل شدم و در انواع فعالیت های آزادی خواهانه دانشجویی شرکت می جستم.

من مخالف جنگ جهانی دوم بودم و در واقع در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ وقتی که هیتلر به اتحاد جماهیر شوروی هجوم آورد یک باره خودم را تنها حامی صلح دیدم؛ به این دلیل که سایرین به دلیل عقاید کمونیستیشان تغییر رویه داده و حامی جنگ شده بودند. نمراتم در دوره دانشجویی در دانشگاه کالیفرنیا در بهترین وضع در حد متوسط بود. معدل من کمی بهتر از درجه C بود، هر چند که رشته تحصیلی اصلی من رشته ای سه وجهی بود و با علوم سیاسی، فلسفه و علم اقتصاد مرتبط بود. امیدوار بودم که به دانشکده حقوق بروم؛ اما جنگ شروع شد، و به علت احساسات قوی ای که در زمینه عدم خشونت و کشتار انسان ها داشتم، وقتی از دانشگاه برکلی فارغ التحصیل

۹-Long Island.

۱۰- Choat School.

۱۱-Walingford.

۱۲-Adelaide North.

شدم به شرکت مرچنت مرین^۱ پیوستم. مدت زمان زیادی از کار من در دریا نگذشته بود که کاپیتان من را به عرشه فرماندهی فرا خواند و از من خواست تا هدایت کردن کشتی را یاد بگیرم چون بیشتر افسران از تحصیلات اندکی برخوردار بودند و ما می‌بایست از سانفرانسیسکو به استرالیا می‌رفتیم. من افسر سکان‌دار شدم و از این کار بسیار لذت می‌بردم. بارها از سانفرانسیسکو به استرالیا و سپس به خطوط مقدم در گینه نو و جزایر سلیمان^۲ مسافرت‌هایی داشتیم.

جنگ به من فرصت سه سال مطالعه مستمر را داد و در خلال این دوره مطالعه بود که متقاعد شدم که باید اقتصاددان شوم. پس از آن در آخرین سال جنگ، در مدرسه افسران خدمات دریانوردی^۳ در آلامدا^۴ کالیفرنیا هدایت کشتی^۵ را آموزش می‌دادم؛ سپس دوباره به عکاسی روی آوردم و به شدت دچار تردید بودم که بهتر است عکاس شوم یا به علم اقتصاد بپردازم. در تابستان ۱۹۴۱ با دوراثیا لنج^۶، سرپرست بخش عکاسی در اداره امنیت مزارع^۷ کار می‌کردم و با مهاجران در طول دره مرکزی کالیفرنیا مسافرت می‌کردم و از آنان عکس می‌گرفتم. در این زمان دوراثیا سعی می‌کرد من را به عکاس شدن ترغیب کند و همسر او پاول تیلر^۸، که در گروه اقتصاد در دانشگاه کالیفرنیا کار می‌کرد می‌کوشید من را ترغیب کند تا اقتصاددان شوم؛ و در نهایت موفق شد.

من با قصدی کاملاً مشخص به دانشکده تحصیلات تکمیلی برگشتم؛ آن چه می‌خواستم در زندگی‌ام انجام دهم این بود که جوامع را بهبود ببخشم و راه آن این بود که بفهمم چه عواملی باعث موفقیت یا شکست نظام‌های اقتصادی بوده است. معتقد بودم به محض اینکه به درکی از عامل تعیین‌کننده نحوه عملکرد نظام‌های اقتصادی در طول زمان برسیم می‌توانیم به بهبودبخشی عملکرد آنها بپردازیم.

۱-Merchant Marine.

۲-Solomon Islands.

۳-Maritime Service Officers' School.

۴-Alameda.

۵-Celo-navigation.

۶-Dorothea Lange.

۷-Farm Security Administration.

۸-Paul Taylor.

به عنوان دانشجوی فارغ‌التحصیل از دانشگاه برکلی نمی‌توانم بگویم که از علم اقتصاد رسمی چیز زیادی یاد گرفته‌ام. اساتیدی که بیشترین تأثیر را بر من گذاشتند عبارت بودند از: رابرت بردی^۱؛ لیو راجن^۲ که مارکسیست و استادی تأثیرگذار در تاریخ تفکر اقتصادی بود؛ و ام. ام. نایت^۳ (برادر فرانک نایت) که مسلماً، حداقل در تئوری، لادری مسلک بود اما درباره واقعیات و پیشینه تاریخی اقتصاد، دانشی فوق‌العاده‌ای داشت. او مربی من و راهنمای تز من در دانشگاه برکلی شد. اما در مدتی که بیشتر تئوری‌هایی را که فکر می‌کردم باید بدانم طوطی‌وار یاد می‌گرفتم، واقعاً آنها را درک نمی‌کردم. این وضعیت ادامه داشت تا زمانی که اولین شغلم را در دانشگاه واشنگتن^۴ در سیاتل^۵ بدست آوردم و با دان گوردون^۶ که نظریه‌پرداز جوان و برجسته بود هم بازی شطرنج شدم؛ در این مدت بود که نظریه اقتصادی را فرا گرفتم. در طول سه سال بازی هر روزه شطرنج از ظهر تا ساعت ۲، ممکن بود که دان را در شطرنج شکست داده باشم اما او اقتصاد را به من آموخت؛ مهم‌تر اینکه او به من آموخت چگونه همانند یک اقتصاددان استدلال کنم، و به من آموخت که مهارت شاید هنوز مهم‌ترین ابزاری باشد که [تا به آن روز] به دست آورده بودم.

تز دکتری خود را در مورد تاریخ بیمه عمر در ایالات متحد نوشته بودم و برای رفتن به ساحل شرقی و اجرای بخش اصلی و پرزحمت کاری تحقیقاتی، از شورای پژوهش علوم اجتماعی^۷ بورس تحقیقاتی گرفته بودم. آن سال برای من سالی بسیار پرحاصل بود. نه فقط در کلمیا^۸ در سمینارهای جامعه‌شناسی رابرت مرتون^۹ شرکت کردم بلکه عمیقاً درگیر کارهای مدرسه

۱-Robert Brady.

۲-Leo Rogin.

۳-M. M. Knight.

۴-University of Washington.

۵-Seattle.

۶-Don Gordon.

۷-Social Science Research Council.

۸-Columbia.

۹-Robert Merton.

کارآفرینی^۱ آرتور کول^۲ در هاروارد شدم. نتیجه این بود که جوزف شومپتر^۳ تأثیری بسیار قوی بر من گذاشت. اولین آثار مکتوب من حول محور بسط تحلیلی بیمه عمر در رساله‌ام و رابطه آن با سرمایه‌گذاری بانکی بود.

توجه بعدی من به بسط چارچوبی تحلیلی در مورد رشد اقتصادی منطقه‌ای بود که منجر به چاپ اولین مقاله من در *ژورنال اقتصاد سیاسی*^۴ با عنوان *تئوری مکان‌یابی و رشد اقتصادی منطقه‌ای*^۵ شد. آن مقاله سرانجام من را به بسط نظریه‌ای عمده در رشد اقتصادی رهنمون ساخت.

بسیار خوش اقبال بودم که در نشست انجمن تاریخ اقتصادی^۶ شرکت داشتم و با سولومون فابریکت^۷ (رئیس تحقیقات اداره ملی تحقیقات اقتصادی^۸ در آن زمان) آشنا شدم؛ و در سال ۱۹۵۶-۱۹۵۷ از من دعوت شد تا به مدت یک سال به عنوان همکار تحقیق در آن اداره کار کنم. آن سال در زندگی من حایز اهمیتی فوق‌العاده بود. من نه فقط با اقتصاددانان برجسته‌ای که به آن اداره می‌آمدند آشنا می‌شدم بلکه یک روز هفته را نیز در بالتیمور^۹ با سایمون کازنتز^{۱۰} کار تجربی انجام می‌دادم؛ این امر منجر به اولین مطالعات کمی عمده من در زمینه تراز پرداخت‌های ایالات متحد بین سالهای ۱۷۹۰ تا ۱۸۶۰ شد.

اولین ازدوایم در سال ۱۹۴۴ بود. همسرم در طول آموزش‌های دانشگاهی من در مدرسه درس می‌داد و منبع اصلی مالی زندگی را فراهم می‌کرد. سه پسر به نامهای داگلاس، کریستوفر، و مالکوم داریم که در بین سالهای ۱۹۵۱ و ۱۹۵۷ به دنیا آمدند. همسرم بعد از اینکه بچه‌ها به

۱-Entrepreneurial School.

۲-Arthur Cole.

۳-Joseph Schumpeter.

۴-*Journal of Political Economy*.

۵-Location Theory and Reional Economic Growth.

۶-Economic History Association.

۷-Solomon Fabricant.

۸-National Bureau of Economic Research.

۹-Baltimore.

۱۰-Simon Kuznets.

مدرسه رفتند سیاستمدار موفقی در مجلس قانونگذاری ایالت واشینگتن شد. در بین سال‌های ۱۹۶۶-۱۹۶۷ و سال‌هایی که در اداره ملی بودم، هنگامی که به عنوان عضو هیأت علمی بنیاد فورد^۱ به ژنو^۲ رفتم، کار عمده‌ام را در زمینه تاریخ اقتصادی آمریکا که به چاپ اولین کتابم **رشد اقتصادی ایالات متحد بین سال‌های ۱۷۹۰ الی ۱۸۶۰**^۳ منتهی شد به انجام رساندم. این اثر، تحلیلی دقیق از نحوه کارکرد بازار در بستر مدل رشد کالاهای اصلی صادراتی ارایه می‌کرد.

تا این زمان ۱۹۶۰، تحرک قابل توجهی در جهت تلاش برای ایجاد تغییر و دگرگونی در تاریخ اقتصادی به چشم می‌خورد. در سالی که من در اداره ملی تحقیقات اقتصادی بودم، آن اداره با همکاری انجمن تاریخ اقتصادی^۴ اولین برنامه کمی مشترک در زمینه رشد اقتصادی آمریکا را بر پا داشتند؛ این همایش در اواخر بهار سال ۱۹۵۷ در ویلیامستون^۵ ماساچوست برگزار شد. این جلسه آغازی جدی برای تاریخ جدید اقتصادی بود، اما وقتی جان هیوز^۶ و لنس دیویس^۷، دو تن از دانشجویان پیشین من که عضو هیأت علمی دانشگاه پوردو^۸ شده بودند، برای برگزاری اولین همایش مورخان اقتصادی^۹ علاقمند به تلاش در راستای بسط و کاربست نظریه اقتصادی و روش‌های کمی در تاریخ فراخوان دادند این دو برنامه در هم ادغام شدند. اولین نشست در فوریه ۱۹۶۰ برگزار شد. این برنامه بسیار موفقیت‌آمیز بود و استقبال اقتصاددانان از آن پر شور بود. دپارتمان‌های اقتصادی با سرعت بسیار به داشتن مورخان اقتصادی جدید (یا به قول خود ما، تاریخ‌سنج^۹) علاقمند شدند. بنابراین، وقتی به اتفاق همکارم موریس دیوید موریس^۱ در دانشگاه

۱-Ford Faculty Fellow.

۲-Geneva.

۳-The Economic Growth of United States from 1790 to 1860.

۴-Economic History Association.

۵-Williamstone.

۶-John Hughes.

۷-Lance Davis.

۸-Purdue.

۹- Cliometrician ؛ Cliometrics شاخه‌ای از علم تاریخ است که می‌کوشد از طریق مطالعات کمی و تحلیل‌های پیشرفته آماری نه فقط گزاره‌های توصیفی دقیق‌تری در خصوص گذشته در اختیار ما بدهد، بلکه بر آن

واشنگتن برنامه‌ای را برای فارغ‌التحصیلان کارشناسی به راه انداختم، تعدادی از بهترین دانشجویان را جذب کردیم تا در زمینه تاریخ اقتصادی کار کنند و در طول دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ بازار مشاغل بسیار مناسب بود و دانشجویان ما به راحتی در سرتاسر کشور مشغول به فعالیت شدند. در سال ۶۷-۱۹۶۶ تصمیم گرفتم که از تاریخ اقتصادی آمریکایی به تاریخ اقتصادی اروپا تغییر جهت دهم، و بنابراین، زمانی که کمک هزینه پژوهشی برای سکونت یک ساله در ژنو را به دست آوردم تصمیم گرفتم خودم را از نو تجهیز کنم. این کار، تغییری اساسی را در زندگی من داشت، زیرا به سرعت به این باور رسیدم که ابزارهای نظریه اقتصادی نئوکلاسیک برای تبیین آن نوع تغییرات بنیادین جامعه‌ای^۲ که مشخصه نظام‌های اقتصادی اروپایی از قرون وسطا به بعد بوده است، مناسب و کارایی ندارند. ما به ابزارهای جدید نیاز داشتیم، اما به سادگی باید گفت که دستانمان از این ابزارها خالی بود. در طی جستجوی طولانی برای یافتن چارچوبی که ابزارهای جدید تحلیلی را فراهم می‌آورد بود که علاقه و توجه من به اقتصاد نوین نهادی شکل گرفت. نتیجه، انتشار دو کتاب مقدماتی در این زمینه بود: **یکی تغییرات نهادی و رشد اقتصادی آمریکا^۳** با همکاری لانس دیویس، و دیگری **ظهور جهان غرب: تاریخ اقتصادی جدید^۴** با همکاری رابرت تامس^۵.

هر دو کتاب نخستین تلاش‌های محتاطانه برای توسعه بعضی ابزارهای تحلیل نهادی و کاربردی آنها در تاریخ اقتصادی بودند. هر دوی آنها همچنان بر نظریه‌های اقتصادی نوکلاسیک مبتنی بودند و حاوی بسیاری بخش‌های نادقیق بودند که با منطق جور در نمی‌آمدند: از قبیل این اندیشه که نهادها (با هر تعریفی) کارآمدند. شاید مهم‌تر اینکه، تبیین عملکرد ضعیف اقتصادی در

است که در زمینه تبیین پدیده‌های تاریخی - دست کم در تاریخ اقتصادی - از عهده حل مسائل مهمی بر می‌آید. این کلمه از ریشه Clio و به معنی الهه تاریخ است. در معادل‌گذاری، به قیاس معادل اقتصادسنجی برای Econometrics از لغت تاریخ‌سنجی استفاده شد. م.

۱-Morris David Morris.

۲-societal.

۳-Institutional Change and American Economic Growth.

۴-The Rise of Western World: A New Economic History.

۵-Robert Thomas.

چارچوب نوکلاسیک امکان‌پذیر نبود. بنابراین بدنبال کاوش در این مورد رفتیم که ایراد کار در کجا است. باورهای فردی به وضوح در انتخاب‌های مردم مهم‌اند و فقط نزدیک‌بینی مفرط اقتصاددانان مانع درک اهمیت اندیشه‌ها، ایدئولوژی‌ها و پیش‌داوری‌ها می‌شود. به محض اینکه این مطلب را بپذیرید، مجبور به بررسی انتقادی اصل موضوعی عقلانیت می‌شوید.

مسیر طولانی بسط چارچوب تحلیلی جدید مستلزم جدی گرفتن تمام این ملاحظات بود: بسط دیدگاهی در مورد نهادها که روشن سازد چرا نهادها نتایجی به بار می‌آورند که در دراز مدت قادر به ایجاد رشد اقتصادی نیستند؛ بسط مدلی از اقتصاد سیاسی که قادر به به‌کارگیری و تبیین منبع اساسی نهادها باشد؛ و سرانجام، باید به پاسخ این سؤال رسید که چرا مردم ایدئولوژی‌ها و اندیشه‌هایی دارند که تعیین‌کننده انتخاب‌های آنان است.

در *ساختار و دگرگونی در تاریخ اقتصادی*^۱ (۱۹۸۱) این فکر را که نهادها کارآمدند کنار گذاشتم و تلاش نمودم تا این نکته را تبیین کنم که چرا قواعد «ناکارآمد» معمولاً وجود دارند و تداوم می‌یابند. این موضوع به نظریه‌ای ساده و همچنان نوکلاسیک در مورد دولت مرتبط بود که قادر بود توضیح دهد چرا دولت می‌تواند قواعدی را تعیین کند که رشد اقتصادی را ترغیب نمی‌کنند. درک رایج از فرایند سیاسی هنوز مرا ارضا نمی‌کرد و در واقع، در جستجوی همکاری بودم که به بسط مدل‌های اقتصاد سیاسی علاقمند باشند. این مرا واداشت که در سال ۱۹۸۳، بعد از ۳۳ سال، دانشگاه واشنگتن را ترک کنم و به دانشگاه واشنگتن در سنت لوئیس^۲ بروم؛ جایی که گروهی فعال از دانشمندان سیاسی و اقتصاددانان جوان سعی در بسط مدل‌های جدید اقتصاد سیاسی داشتند. بعدها معلوم شد که تصمیم مناسبی گرفته‌ام. من اقدام به ایجاد مرکزی در زمینه اقتصاد سیاسی نمودم که همچنان یک مرکز تحقیقاتی خلاق است.

در طول دهه ۸۰ بسط چارچوبی اقتصادی-سیاسی برای کاوش در تغییر بلند مدت نهادها مرا به خود مشغول داشت و منجر به انتشار *نهادها، تغییر نهادی و عملکرد اقتصادی*^۳ در سال ۱۹۹۰ شد. در آن کتاب به جد، دست به کار حل معمای اصل عقلانیت شدم. روشن است که ناچار بودیم تبیینی از انتخاب‌هایی که مردم می‌کنند داشته باشیم و اینکه چطور ایدئولوژی‌هایی

۱-Structure and Change in Economic History.

۲-St. Louis.

۳-Institutions, Institutional Change, and Economic Performance.

از قبیل کمونیسم یا بنیادگرایی اسلامی می‌توانند انتخاب‌های مردم را شکل دهند و مسیر تحول نظام‌های اقتصادی را در طول سالیان متمادی تعیین کنند. در تلاش برای شناخت نحوه یادگیری ذهن و انتخاب، کسی نمی‌تواند به سادگی و بدون کاوش عمیق در علوم شناختی به نقش ایدئولوژی پی ببرد. از سال ۱۹۹۰ تحقیقات من به سمت این موضوعات هدایت شد. هنوز مسیری طولانی برای پیمودن دارم، اما معتقدم که شناخت اینکه مردم چگونه انتخاب می‌کنند، در چه شرایطی اصل موضوع عقلانیت ابزار مفیدی است، و اینکه افراد چگونه در شرایط نامطمئن و مبهم دست به انتخاب می‌زنند، سئوال‌هایی اساسی است که برای پیشرفت بیشتر در علوم اجتماعی باید مد نظر قرار دهیم. در سال ۱۹۷۲ برای دومین بار ازدواج نمودم، با الیزابت کیس^۱؛ او هم‌چنان همسر، هم‌نشین، نقاد و ویراستار من است: شریک من در پروژه‌ها و برنامه‌هایی که به عهده می‌گیریم. اکنون نیز به همراه همسرم تابستان‌ها در شمال میشیگان در محیطی زندگی می‌کنیم که فوق‌العاده مساعد تحقیق است و در ۱۵ سال گذشته بیشترین کارم را در آنجا انجام داده‌ام. از زمان دریافت جایزه نوبل در سال ۱۹۹۳ کارهای تحقیقی‌ام را ادامه داده و سعی نموده‌ام چارچوبی تحلیلی را بسط دهم که تغییرات دراز مدت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را بیش از پیش معنادار سازد. با این هدف، عمیق‌تر در علوم شناختی کاوش کرده و کوشیده‌ام چگونگی عملکرد ذهن و مغز را و نحوه ارتباط آن با انتخاب‌ها و نظام اعتقادی مردم را دریابم. واضح است که این موضوعات زیربنای تغییرات نهادی را تشکیل می‌دهند و بنابراین، پیش شرط ضروری برای بسط نظریه‌ای درباره تغییر نهادی‌اند. من همچنین سعی کرده‌ام نظریه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را با هم تلفیق کنم؛ چون بدیهی است که نظریه مفید درباره تغییرات اقتصادی نمی‌تواند خود را به کلی به علم اقتصاد محدود کند و باید تلاش کند که با علوم اجتماعی، و همچنین آنها را با علوم شناختی تلفیق نماید. نتیجه این تحقیق، کتابی با عنوان **درک فرایند دگرگونی اقتصادی**^۲ است که انتشارات دانشگاه پرینستون^۳ به تازگی منتشر ساخته است. یکی از نتایج این علایق تأسیس انجمن بین‌المللی اقتصاد نوین نهادی^۴ به همراه رانلد کوز^۱ (برنده

۱-Elisabeth Case.

۲-Understanding the Process of Economic Change.

۳-Princeton University Press.

۴-International Association for the New Institutional Economics.

جایزه نوبل در سال ۱۹۹۱) بوده است. اولین نشست این مرکز در سال ۱۹۹۷ در سنت لوئیس برپا شد، و در پی آن، این انجمن به سازمانی بین‌المللی و شکوفا با نشست‌هایی در سرتاسر دنیا تبدیل شده است. اقتصاد نوین نهادی چنان تأثیرگذار بر علوم انسانی ضمیمه گردیده است که در سراسر دنیا از من درخواست می‌شود تا آن را شرح دهم، مخصوصاً در چین که اشتیاق بیشتری برای [درک] تبعات کاربری اقتصاد نوین نهادی برای حل مشکلات آینده اقتصاد سیاسی چین وجود دارد. در سال ۱۹۹۵ دانشگاه بیجینگ^۲ رسماً مرکزی تحقیقاتی را در زمینه اقتصاد برپا کرد که من سخنرانی افتتاحیه آن را ایراد نمودم. همچنین به عنوان مشاور در کاربری اقتصاد نوین نهادی در توسعه اقتصادی آسیا و آمریکای لاتین و اروپای شرقی کار کرده‌ام. یکی از نتایج این همه تلاش، تأسیس مرکزی برای علوم اجتماعی نوین نهادی در اینجا، دانشگاه واشینگتن در سنت لوئیس، بود که سعی دارد هم در سطح آموزشی و هم در سطح تحقیقاتی، برای تلفیق علوم اجتماعی فعالیت کند. به علاوه، چون به شدت احساس می‌کنم باید علوم اجتماعی را بار دیگر توجه دهیم تا بکوشد با این امور رویارو شود و بیشتر متوجه مسائل سیاست‌گذاری باشد. در پاییز ۱۹۹۴ با دانشمندان علوم اجتماعی، از علوم سیاسی گرفته تا اقتصاد و جامعه‌شناسی نشستیم. این نشست اولیه موفقیت‌آمیز بود و نشست‌های پی در پی برای سال‌های آینده و در دیگر دانشگاه‌ها برنامه‌ریزی شده است تا بدین وسیله برای به وجود آوردن این تحول تلاش نمایم. و سرانجام، از من خواسته شد در اجماع کپنهاگ^۳ (جلسه‌ای برای تلاش در جهت گرد هم آوردن تعدادی از اقتصاددانان تا با برخی مسائل مهم در سراسر دنیا مواجه شوند) شرکت کنم؛ این تلاش جالب برای کاوش و حل مسائلی بسیار متفاوت مانند ویروس اچ‌آی‌وی^۴ و ایدز، سوء تغذیه، آب آشامیدنی و ... رسیدن به راه حل‌ها و سیاست‌هایی در جهت حل این مسائل بود. در حال حاضر همچنان درگیر همه این مسائل می‌باشم.

۱-Ronald Coase.

۲-Beijing University.

۳-Copenhagen Consensus.

۴-HIV.